

## روایت آخرین مأمور روسیه در دیویزیون قزاق

## شورش در قزاقخانه



جورج ایوسیفوویچ کلرزه، افسر اطلاعاتی ستاد کل روسیه بود که همزمان با انقلاب بلشویکی فراز و فرود زیادی را در روسیه تجربه کرد و مدتی نیز بازداشت شد.

در سال ۱۹۱۷ و همزمان با دولت موقت کرنسکی، شورای نظامی قفقاز که در زمان حکومت تزارها «ستاد منطقه نظامی قفقاز» نامیده می شد و فرماندهان بریگاد سواره قزاق ایران را تعیین می کرد، سرهنگ کلرزه را جایگزین ژنرال بارون فون مایدل کرد. اما دیری نپایید که در نیمه فوریه ۱۹۱۸، سرهنگ استاروسلسکی، معاون کلرزه، با همکاری سرهنگ رضاخان - که فرماندهی پیاده نظام آتریاد همدان را بر عهده داشت - کلرزه را مجبور به استعفا کردند تا راه برای جایگزینی استاروسلسکی که از مخالفان انقلاب روسیه بود و با انگلستان اعلام همراهی کرده بود، باز شود. کلرزه به چین مهاجرت کرد و خاطرات خود را درباره فعالیت هایش در جنگ داخلی، وقایع و افراد نوشت و با نام «انقلاب و جنگ داخلی - خاطرات شخصی کلرزه» [۱] به صورت محدود در سال ۱۹۳۲ در موکدن (شن یانگ) چین که شهری در نزدیکی مرز روسیه بود، منتشر کرد. متن زیر، بخش های مربوط به خاطرات کلرزه از مقدمه کودتای ۱۲۹۹ یعنی عزل وی و جایگزینی استاروسلسکی از کتاب وی است. [۲]

به منظور جلوگیری از اتلاف وقت برای توصیف پیشامدهای بعدی در ایران، به همین بسنده می شود که در شرایط مذکور و با مخالفت کامل از تقریباً تمام جهات، برای گروه کلنل فیلیپف کار دشواری نبود که یک «شورش» علیه فرمانده جدید دیویزیون برپا کنند و واحدها را به امکان ناپذیری و بی فایدهی کشمکش بیشتر با دشمنان پنهان توجه دهند. مطابق نقشه ای که یک روز قبل در سفارت روسیه در تهران طراحی و تأیید شده بود، توطئه گران در روز ۳ فوریه ۱۹۱۸ گروهی از افسران مست را به کار گرفتند و یک «شورش» برپا کردند. زمانی که آثار خارجی شورش طراحی شده علیه فرمانده جدید دیویزیون ظاهر شد، هیأت اعزامی روسیه به ایران به ریاست اتر برای حل و فصل اوضاع به صحنه «بحران» آمد. کلنل استاروسلسکی بلافاصله آنجا حاضر بود. او پیش از این واقعه، در حال خدا حافظی بود ولی کلنل فیلیپف برای «دلایل خاصی» او را فوراً به تهران احضار کرد. فیلیپف که روابط صمیمانه ای با خاندان استاروسلسکی داشت، در این مورد تواضع غیرمنتظره ای از خود نشان داد و جایگاه ریاست دیویزیون را به یک مقام پلیس سابق «اعطا» کرد (طبق نظر دولت، صراف افسران ستاد کل این جایگاه را می گرفتند) و سمت سابق خود به عنوان نفر دوم ستاد را حفظ کرد...

چندین سال گذشت. نویسنده این خاطرات که گرفتار انبوهی از وقایع داخل روسیه شده بود، تمام ارتباطاتش با ایران را از دست داد. ماجرا به همین مقدار خلاصه نمی شد. جنگ داخلی روسیه، تمام نیروها و توجهات را به خود جلب کرده بود... من اکنون در شهر موکدن [شنیانگ فعلی] در خاور دور، شهری در چند هزار ورستی [۳] تهران، به سر می برم و مستشار نظامی مارشال چانگ تسولین، حاکم ایالات شمال شرقی چین هستم. من سطرهای زیر را از روی نامه های دریافتی متعددی ذکر می کنم که صاحب منصبان روسی که در دیویزیون اعلیحضرت شاه ایران خدمت کردند، فرستاده و آنچه پس از ۳ فوریه ۱۹۱۸ رخ داد را شرح داده اند. هریک از این افسران وقایع مشاهده شده شان را در شرایطی توصیف کردند که در موقعیت یک مهاجر قرار داشتند. لذا به سختی می توان به آنها بدگمان و مظنون شد.

این، یکی از نامه های آنهاست:

«عالی جناب گئورگی یوسفویچ [کلرزه]! آدرس حضرتعالی را تصادفاً از نیکلای آنتونویچ ریگان گرفتم که به صورت اتفاقی در یکی از شماره های روزنامه اوبشچه دلو با آن روبه رو شدم. بر خود واجب دانستم که وضعیت پایان فرماندهی روس ها در ایران و دلایل شرم آور عزل فرماندهان روس از دیویزیون قزاق ایران را به طور خلاصه به شما توضیح دهم. همچنین هر آنچه که در بخش ستاد کل نیروهای مسلح جنوب روسیه، در مقطع یک سال قبل از فروپاشی دیویزیون انجام داده بودم، گزارش می کنم. جایی که مخصوصاً به آنجا رفتم تا وضعیت دیویزیون شاه ایران را با جزئیات گزارش دهم و مانع نابودی اهداف روسیه در ایران شوم.

ما چند صاحب منصب قدیمی، همه اقدامات مجرمانه سرهنگ استاروسلسکی و همقطاران او را که تمام اقدامات روسیه در ایران را نابود کردند، ثبت کردیم و امیدواریم بعداً این صورت جلسه را به حکومت قانونی روسیه برسانیم (البته نه به بلشویک هایی که به رسمیت نمی شناسیم) تا مسببان این رسوایی را به محاکمه بکشانیم. البته شما اکنون از جراید مطلع شده اید که در ۱۸ اکتبر ۱۹۲۰ استاروسلسکی به طور شرم آوری از لشکر قزاق ایران اخراج شد و از تربیون پارلمان انگلیس او را دزد عالم خواندند. او از ترس توقیف، با عجله دیویزیون را رها کرد و به محض آتش زدن مدارک محکومیتش (خصوصاً مکاتباتی که با بلشویک ها داشت)، پا به فرار گذاشت. به دنبال او، دوستش فیلیپف هم اموالش را نابود کرد و گریخت.

در جریان تصفیه حساب ها و سوء تفاهمی که مابین صاحب منصبان روسی و حکومت ایران پیش آمده بود، من از طرف حکومت های انگلستان و ایران به عنوان میانجی دعوت شدم. حکومت ایران که مستشاران روسی را اخراج کرده بود، در پاسخ به نامه سرهنگ فیلیپف به تاریخ ۱۵ عقرب [آبان] ۱۲۹۹ درباره نقض قرارداد نظامی از طرف ایرانی ها، گوشزد کرد که قرارداد را نه ایران، بلکه خود مستشاران روسی با شورش ۸ فوریه ۱۹۱۸ و برکناری اجباری فرمانده قانونی دیویزیون نقض کرده اند.

البته اگر ژنرال دنیکن کسی را اعزام می کرد که من در بخش ستاد کل نیروهای مسلح جنوب روسیه بسیار اصرار کردم، دیویزیون هنوز می توانست حفظ شود. آن شخص، معاون استاروسلسکی بود که به صورت قانونی منصوب شده بود. او باهوش تر، نظامی تر و مهم تر از همه، صادق تر و روس تر بود، نه حرامزاده ای که به گرجستان کشانده شده باشد و صاحب منصبان جمهوری گرجستان را به استخدام درآورد که روابط خصمانه ای با جنوب روسیه داشتند. ژنرال دنیکن طبق گزارش من، ژنرال وادبولسکی را برای بازرسی در ایران منصوب کرد، اما نامبرده منصب خود را به مقصد کی یف ترک کرد و تا سقوط ژنرال دنیکن بازنگشت و دیویزیون در زمانی کمتر از یک سال نابود شد، زیرا که این اتفاق باید در زمان فرماندهی استاروسلسکی می افتاد.

چنان که به خاطر دارید، زمانی که گروهی از اشرار شورش کردند، بنده فرمانده دسته اردبیل بودم و با شاهسون های جنگیدیم. تلگرام بخشنامه استاروسلسکی درباره استعفاي شما از مقامتان و فرماندهی موقت او، با تأخیر زیادی به من رسید. من بسیار تعجب کردم و نمی دانستم که توضیحی درباره ماجرا نداشتم. از تهران استعلام گرفتم، اما جواب مناسبی داده نشد. بیهوده به صاحب منصبان نامه نوشتم که از آنها درخواست کردم استعفاي شما را توضیح دهند، لیکن با دریافت پاسخ های طفره آمیز در بی اطلاعی فروماندم. حتی پس از شش ماه که به تهران آمدم و برای پست فرماندهی نیروهای آموزشی فراخوانده شدم، در جریان امور نبودم و

چهره های نزدیک به استاروسلسکی به من توصیه کردند که از خود تمایلی به کودتا بروز ندهم تا خشم استاروسلسکی را برانگیخته نکنم. نامبرده به صورت خودسرانه شروع به اخراج افرادی کرد که هیچ گونه اشتباه و تقصیری نداشتند، در حالی که هیچ حقی برای برکناری آنها نداشت، زیرا فرماندهی مرکزی ستاد کل این افراد را منصوب کرده بود... او یک فرمانده دیویزیون ناباب بود. استاروسلسکی که کارش را با یک جرم شروع کرده بود، نمی توانست وجهه قانونی بگیرد و کارش را با همان روحیه ادامه داد. او که به شکل زنده ای، سرمست قماربازی و احتکار بود، به هیچ وجه کاری پیش نمی برد.

به لطف انضباط قدیمی که رؤسای سابق دیویزیون بر صاحب منصبان ایرانی اعمال کرده بودند، دیویزیون در دو سال آخر حیات خود فقط با قوه جبری اداره شد. در طول چهار سال خدمتم در فرماندهی مرکزی ستاد کل، نابودی سریع و قطعی تمام کارهایی که برای این دیویزیون [از زمانی که بریگاد بود] صورت گرفته بود و اقدامات نظامی چهل ساله روسیه در ایران را به دستان یک آدم رذل می دیدم ولی کاری نمی توانستم بکنم. بنابراین در راستای موضوعاتی که ارتباط نزدیکی با فعالیت های من داشت، مؤدبانه درخواست کردم جهت کار مشترک و موارد متعدد با ژنرال دنیکن ارتباط برقرار کنم، اما استاروسلسکی از این کار خوشش نیامد و تصمیم گرفت از دست من خلاص شود. او امریه ای به من ارسال کرد